انگلس، «مشعلی از خرد که هنوز فروزان است»

ا. شیوا

کارگران و زحمت‏کشان جهان امسال دوصد‎مین سال تولد یک از بزرگترین رهبران و آموزگارانش را جشن می‏گیرد. «فدریش انگلس» در کنار کارل مارکس از بنیان‏گذاران «علم انقلاب» است. در عصر که سرمایه‏داری امپریالیستی بیش از هر زمان دیگر، شرایط دهشتناک- فقر فراگیر، مرض‏های واگیر، جنگ‏های ویران‏گر امپریالیستی و ارتجاعی، بحران محیط‏زیست، رشد بنیادگرایی- را، بر بشریت و به خصوص کارگران و زحمت‏کشان تحمیل کرده است، تکیه بر آموزه‏های رهای‏بخش رهبران کبیر کارگران جهان از آن جمله فدریش انگلس حیاتی و راه‏گشاه است. نقش انگلس، چه در زمان حیات مارکس و چه بعد از پدرود حیات او، در تکامل مارکسیزم بسیار برجسته است. بدون حمایت و همکاری انگلس مشکل بود، مارکس می‏توانیست مهم‏ترین اثرش «سرمایه» را خلق و تکمیل کند. واضح است که انگلس در12 سال اخیر عمرش بعد از مرگ مارکس جلد 2 و 3 کتاب سرمایه را آماده نشر نمود؛ به همین دلیل است که می‏‏گویند «سرمایه» کار مشترک هر دو آموزگار کبیر پرولتاریا جهان است. علاوه برآن کتاب‏های انگلس، موجزترین و مدون‏ترین آثار کلاسیک و آموزشی مارکسیزم است. «انتی دورینگ»، «لودیک فروباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان» و «دیالکتیک طبیعت» مهم‏ترین آثار کلاسیک مارکسیستی است که در طول 150 سال پس از تدوین آن به دست انگلس، نسل‏های بسیار از کمونست‏ها و انقلابیون را در سراسر جهان آموزش داده‏اند و آن‏ها را به میدان مبارزه کشانده‏اند. این‏جا در افغانستان نیز اکثریت رهبران و مبارزان کمونیست کشور، مرحله اول مارکسیزم که همانا ایجاد علم انقلاب به دست مارکس و انگلس بود، عمدتا از طریق کتاب‏های انگلس فراگرفتند.

خلاصه این‏که خدمات انگلس را نمی‏توان فهمید، مگر آن‏که نقش دوران ساز «علم انقلاب» را در رهایی بشریت و ایجاد جامعه فارغ از استثمار و ستم درک نمود. لنین خدماتی را که مارکس و انگلس به طبقه کارگر انجام داده است در چند جمله چنین بیان می‎کند: «آنان به طبقه کارگر آموختند تا خود را بشناسند و آگاهی طبقاتی بیابد. آنان دانش را جایگزین رویا کردند.»[[1]](#endnote-2)

بیاید 200 مین سالگرد تولد «انگلس» این رهبر و آموزگار کبیر پرولتاریا جهان را آن‏گونه که شایسته و سزاوار اوست تجلیل کنیم: آموزه‏های او را در میان کارگران و زحمت‏کشان جامعه ببریم. آن‏ها ‏را برمبنای آموزه‏های «علم انقلاب» و کمونسم علمی آگاهی‏دهی و سازمان‏دهی کنیم. حزب کمونیست را که پیشاهنگ پرولتاریا است، آماده کنیم تا نقش پیشآهنگ‏اش را به درستی انجام دهد و توده‏ها را برای سرنگونی نظام سرمایه‏داری رهبری کند. این است بهترین شکل گرامی‏داشت از رهبران و آموزگاران ما. نسل جدید کمونیستان و مبارزان کشور باید انگلس را سرمشق زندگی سیاسی و مبارزاتی‏شان قرار دهد. صداقت، از خودگذری، جدیت و ساده‏زیستی از مهم‏ترین خصوصیات این رهبر بزرگ پرولتاریا جهان است که باید الگو زندگی‏مان باشد. در اوضاع و احوال که سطح‏نگری و خود برزگ‏بینی کودکانه و جاهلانه در میان نسل روشنفکران چپ کشور بی‏داد می‏کند، آموختن از روحیات و روش علمی، تیزبینی، دقت‏نظر و وسعت معلومات انگلس و خودگذری بی‏مانند او بسیار مهم است.

سال2020، 200 مین سال تولد انگلس همزمان شد با درگذشت صدر حزب ما رفیق «ضیا». رفیق ضیا بدون شک به جنبش کمونیستی افغانستان و جهان خدمات ارزنده‏ی را انجام داده است. او به راستی از پیروان جدی انگلس بود. ساده‏گی دقت‏نظر و وسعت معلومات او هم بی‏نظر بود.

شناخت از زندگی و سیر اندیشه آموزگاران بزرگ پرولتاریا جهان باید به رشد و ارتقای دانش‏سیاسی رفقا، شعور اجتماعی توده‏ها و سازمان‏یابی کارگران و زحمتکشان کشور انجامد. فریدرش انگلس در سال 1820 میلادی در شهر برمن آلمان به دنیا آمد. در این شهر درس‏های ابتداییه و متوسط‏اش را فراگرفت، اما به دلیل شرایط خانواده‎گی نتوانست تحصیلات رسمی در مدرسه و دانشگاه را به پایان برساند. در سال 1838 میلادی به عنوان منشی در یکی از تجارتخانه شهر برمن مشغول به کار شد. انگلس ضمن کار در شرکت تجارتی پدر به مطالعات شخصی نیز ادامه می‏داد. در این مدت او ابتدا از باورهای تنگ نظرانه کالونی و فضای خشک مذهبی خانواده فاصله می‏گیرد و گرایش به جنبش «جوانان آلمان» که یک جنبش لیبرال – دموکرات و رادیکال بود پیدا می‏کند. انگلس در منچستر انگلستان نیز به نشریه مربوط به جنبش جوان آلمان مقاله می‏فرستاد و تحت تاثیر رهبر و نماینده «جوان آلمان» (لودویک بورن) بود.[[2]](#endnote-3) علاوه براین انگلس مدتی بعد از رفتن مارکس از برلین با «هیگلیان جوان» آشنا می‏شود و گرایش چپ و خداناباوری محصول آشنایی با این جمع بود. آشنایی با فلسفه «کلاسیک آلمان» به خصوص هگل گرایشات رادیکال را در او تقویت می‏کند. زین پس او جزو جوانان پیرو هگل می‏شود. فلسفه هگل تناقض و گرایش متضاد انقلابی و محافظه‏کارانه را هم زمان در خود داشت. به همین دلیل، دو جریان از هگلیان چپ و راست تحت تاثیر آموزهای هگل شکل گرفت. انگلس به جریان «هگلیان چپ» تعلق داشت. به نظر لنین، مهم‏ترین بخش از جنبه‏های انقلابی فلسفه هگل «ایمان به خرد انسانی و حقانیت آن» و این‏که « جهان دستخوش روند تغییر و تکامل مداوم است» می باشد. جنبه ایده‏الیستی فلسفه هگل در این است که به نظر او تغییر و تکامل مادی نتیجه و پیامد تغییر و تحول شعور و ایده است. مارکس و انگلس این بخش از نظرات هگل را رد نمودند و برداشت «ماتریالیستی تاریخ» را با نقد همه‏جانبه از برداشت ایده‏الیستی تاریخ هگل فرموله نمودند.

انگلس با درک و قبول دیدگاه و روش تکاملی هگل، جنبه‏های محافظه‏کارانه و ارتجاعی فلسفه او را نقد می‏کند. هگل از طرف‏داران و هواخواه دولت خودکامه «پروس» بود. انگلس اما استدلال می‏نمود که اگر همه چیز منجمله پدیده‏های اجتماعی تغییر و تحول می‏یابد و اگر نهادهایی از یک نوع جای خود را به نهادهایی از نوع دیگر می‏دهد، چرا بیاید نظام خودکامه و استبدادی پروس و یا تسلط بورژوازی بر کارگران غیرقابل تغییر باشد.[[3]](#endnote-4)

انگلس در سال 1842 آلمان را ترک می‏کند و در شهر منچستر انگلستان در کارخانه که پدرش در آن سهام‏دار بود وارد کار می‏شود. سر راه انگلس در کلن توقف می‏کند و در دفتر روزنامه "راینیش تساتیونگ" با مارکس ملاقات می‏کند. این دیدار سرد و بی‏نتیجه بود، (مارکس خیال کرده بود که انگلس با برداشت‏ها و تفسیرهای هگلیان جوان برلین موافق است، از نظر مارکس جوانان هگلی برلین حرافانی بیش نبود). مدت اقامت انگلس در انگلستان نه‏تنها امکان و فرصت شناخت همه‏جانبه از شرایط اقتصادی انگلستان را برای او فراهم نمود، بلکه دیدگاه‏اش را نیز تغییر می‏هد. او ضمن آشنایی با مدیران و کارخانه‏داران در جلسات کارگری شرکت می‏کرد و نشرات آن‏ها را می‏خواند و با رهبران جنبش کارگری از جمله جیمز لیچ و جورج هارنی ملاقات می‏نمود. انگلیستان نیمه‏اول قرن نزده پیشرفته‏تر از هر کشور دیگر صنعتی در جهان بود و طبقه کارگر انگلستان از ساختار طبقاتی پیشترفته‏تری برخوردار بود و از همه مهمتر این‏که طبقه کارگر انگلستان دارای جنبش سیاسی بسیار نیرومند بود. در چنین اوضاع دیدگاه انگلس نه تنها در مورد طبقه کارگر بلکه در کل از مسایل جامعه به تدریج متحول می‏شد و تکامل می‏یافت.

انگلس در این زمان، مقالات متعدد از وضع اجتماعی و طبقه کارگر انگلستان نوشت. مقالات انگلس از جهت‏های زیادی مضمون و محتوای جدید داشت و برای روشنفکران و انقلابیون آلمانی و فرانسوی الهام‏بخش بود. انگلس دو مقاله برای سالنامه آلمانی- فرانسوی نوشت: «شرایط انگلستان» و «خطوط کلی نقد اقتصاد سیاسی». این دو مقاله بیشتر از سایر مقالات انگلس بر مارکس اثر گذاشت. مارکس این مقالات را « نقد درخشان در زمینه‏ی نقد مقولات اقتصادی» توصیف کرد و در جریان نوشتن کتاب «سرمایه» بارها به این مقالات انگلس مراجعه نمود. در این مقالات برای نخستین بار از آثار اقتصاددانان کلاسیک انگلیس نتیجه‏گیری‏های سیوسیالیستی ارایه شد و از نظر تیوریک بنیان استوار مادی برای طبقه کارگر به عنوان یک طبقه انقلابی ارایه نمود.[[4]](#endnote-5) انگلس به وضاحت در این مقالات نشان می‏دهد که جامعه بشری به شدت به سرمایه‏داران و کارگران تقسیم می‏شوند و این تقیسم هر روز ناگزیر حادتر و عمیق‏تر می‏شود. مارکس در سالنامه آلمانی – فرانسوی رادیکالیزم فلسفی آلمان را با سیاست چپ‏گرایی فرانسوی تلفیق نمود. مقالات انگلس جز سوم را که عبارت از اقتصادی سیاسی انگلستان بود به این دو افزود.[[5]](#endnote-6) مارکس در عرصه اقتصاد سیاسی در پهلوی یادداشت برداری‏های گسترده از اقتصادادان کلاسیک انگلیس از مقالات انگلس نیز به صورت مفصل یادداشت برداری نموده بود.

با آغاز همکاری مشترک مارکس و انگلس فصل جدید در زندگی این دو متفکر انقلابی شروع می‏شود. سطح از رفاقت و همکاری‏های فکری میان مارکس و انگلس با نوشتن «خانواده مقدس» شکل جدی به خود گرفت و با «ایدولوژی آلمانی» و «مانیفست حزب کمونست» به اوج خود رسید.

مارکس و انگلس نه‎تنها با نوشتن کتاب «ایدیولوژی آلمانی» اختلافات خود را با هگلیان جوان و سوسیالست‏های حقیقی روشن ساختند، بلکه از جهت این همکاری فکری فرصت برای تحول و تکامل اندیشه‏های انگلس نیز محسوب می‎گردد. به این ترتیب مارکس و انگلس در ایدیولوژی آلمانی «برداشت ماتریالیستی از تاریخ» ارایه دادند و با تدوین «مانیفست حزب کمونیست» بنیان علمی برای «علم انقلاب» گذاشتند. آن‏ها تا قبل از انقلاب فوریه 1848، بنیان فلسفی و سیاسی نظریه انقلاب را تدوین نمودند و حالا انقلاب فوریه 1848 فرانسه و اروپا محک و آزمون این «تیوری‏های‏ انقلابی» را فراهم نموده بود. ریشه‏های تاریخی انقلاب‏های اروپا (1848-1849) علاوه بر بحران اقتصادی 1847 عمدتا باید در تشدید تضادهای میان سرمایه‏داری در حال صعود از یک‏سو و تداوم نظام فیودالی از سوی دیگر دانست که در بیشتر کشورهای اروپایی غالب بود.[[6]](#endnote-7)

در این انقلاب به دلیل سطح پایین تجربه و دانش سیاسی و عدم آمادگی و استحکام تشکیلاتی طبقه کارگر ثمرات انقلاب به دست بورژوازی افتاد. مارکس در «نبرد طبقاتی در فرانسه» و انگلس در سلسله مقالات «جنگ دهقانی در آلمان» به جمعبندی این انقلاب پرداختند. شناخت مارکس و انگلس از صفبندی‏های انقلاب متکامل ‎می‏گشت. مارکس اعلان کرد ارتجاع یعنی اشرافیت زمیندار و سرمایه‏های مالی دشمن اصلی طبقه کارگر است و لبه تیز مبارزه باید علیه آن‎ها باشد. آن‏ها «ترقی خواه بودن» بورژوازی صنعتی را کنار گذاشتند و به این باور رسیدند که طبقه کارگر عمدتا به نیرویی خود تکیه کند و باید استقلال ایدیولوژی – سازمان خود را حفظ نمایند. انگلس در «جنگ‏های دهقانی در آلمان» دهقانان را نزدیک‏ترین و قابل اعتماد متحد طبقه کارگر دانستند.[[7]](#endnote-8)

 با شکست انقلاب ابتدا مارکس و سپس انگلس به لندن رفتند. انگلس برای کمک اقتصادی به مارکس وارد منچستر شد و بار دیگر به عنوان سهام‏دار مشغول به کار شد. اما مارکس به مطالعات اقتصادی مصروف می‏شود و «مقدمه‏ای بر نقد اقتصاد سیاسی » و جلد اول سرمایه را منتشر می‏سازد. طی این مدت کمک انگلس به مارکس فقط مالی نیست، او برای مارکس در نوشتن کتاب سرمایه آمار و گزارش فراهم می‏سازد. انگلس از تمام توانایی‏هایش در خدمت دوست خود دریغ نمی‏کند. مارکس در نامه‏ی به سال 1867 می‏نویسد: « به تو اطمنان می‏دهم که مدت‏های طولانی عذاب وجدان داشتم از این‏که می‏دیدم اساسا به خاطر من استعدادها و توانایی‏هایت را با کار در تجارت می‏سوزانی.»[[8]](#endnote-9) فاصله مکانی میان مارکس و انگلس توسط مکاتبات منظم جبران می‏شد و آن‏ها از این طریق به هم تبادل‏نظر و تشریک مساعی می‏کردند. در این مدت بیشتر از 1400 نامه میان‏شان رد و بدل گشت. این نامه‏ها بخش بسیار بزرگ از گنجینه‏های تیوریک این دو متفکر انقلابی را در خود دارد. به برکت همین نامه‏ها است که از شیوه زندگی و احساسات و برنامه‏های مارکس و انگلس آگاه می‏شویم. گاهی مارکس به منچستر می‏رفت و اکثرا انگلس به دیدن مارکس به لندن می‏آمد و روزها باهم به گفتگو می‏پرداختند. لنین در مورد رفاقت انگلس و مارکس می‏گوید: «افسانه‏های باستانی نمونه‏های پرشور دوستی و رفاقت را در سینه دارد. پرولتاریای اروپا می‏تواند بانگ دهد که کاپیتال به دست دو دانشمند مبارزی آفریده شده که مناسبات‏شان شورانگیزترین افسانه‏های باستانی و رفاقت انسانی را بیرنگ می‏نمایاند.»[[9]](#endnote-10)

در اواخر دهه هفتاد میلادی انگلس به لندن نقل مکان می‏کند و تا اخر عمر مارکس در گوشه شهر لندن سکنا گزین می‏شود. آن‏ها تقریبا روزانه با هم گفتگو می‏کردند و به هم مشوره می‏دادند. روی طرح‏ها و پروژه‏های هم‏دیگر نظر می‏دادند و قسمت‏های از نوشته‏های‏شان را برای هم می‏خواندند. این دوران پربارترین مرحله این دو متفکر انقلابی بود، انگلس فرصت بیشتر یافته بود تا سهم بیشتر در تدوین و تشریح نظری و عملی علم انقلاب به عهده بگیرد. او در این دوران اثارش از جمله: «انتی دورینگ»، «لودویگ فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان»، «منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت» و بعضی از مقالات مهم دیگر را نوشت. علاوه براین مارکس وظیفه مشورت دادن به احزاب جوان کارگری که در اروپا و جهان تازه تأسیس می‏شد و گسترش می‏یافت به انگلس واگذار کرد. به این ترتیب، نه تنها «آثار انگلس» در آموزش کمونیست‏های جهان نقش بسیار مهم داشت، بلکه او در اواخر قرن نوزده مهم‏ترین مربی احزاب کمونیستی اروپا و جهان بود. بعد از مرگ مارکس انگلس پروژهای تحقیقی خود را توقف می‏دهد، تا به کارهای ناتمام مارکس رسیده‏گی کند. او همیشه به کارهای مارکس نسبت به کار خود اولویت قایل بود. او بخش مهم از زندگی‎اش را وقف دوست هم‏رزمش مارکس کرد.

حتی امروز بعد از مرگ آن‏ها، بدخواهان حمله بر مارکس و مارکسیزم را از انگلس آغاز می‏کند. همانطورکه جان بلامی فاستر می‎گوید در دهه هفتاد میلادیکم اعتبار کردن انگلس به سرگرمی رایجی بین چپ‏ها آکامیک تبدیل شد. یکی از مانورهای مشترک استفاده از انگلس به عنوان ابزار برای جدا کردن مارکس از مارکسیزم بود.[[10]](#endnote-11) فداکارهای انگلس قرار بود بعد از مرگ‏شان نیز نسبت به مارکس ادامه یاید. اما این بار لیبرالیزم و دشمنان طبقاتی‏شان از این امر سونیت پلید داشتند. آن‏ها برای این‏که مارکس را تا سرحد یک دانشمند اکامیک و بی‏آزار تقیل دهند، مجبور بودند «زمختی اندیشه‏های» او را به پایی کسی دیگر ختم کنند و آن چه کسی بهتر می‏توانست از یار و هم‏رزمش انگلس باشد. شکست انقلاب در شوروی و بعد در چین دشمنان کمونیسم در جهان را جریتر نمودند و حملات ضد کمونیستی شکل عریان‏تر به خود گرفتند. تحت تاثیر این تبلغات لیبرالیزم برضد کمونیسم، بعضی از کمونیستان نیمه‏راه و سست‏عنصر، ایمان‏شان را از دست دادند. در اواسط دهه 70 میلادی کمونیسم مهم‏ترین پایگاه و سنگرش «چین انقلابی» را از دست داد، حملات علیه کمونیزم شکل افسارگستخته‏تر به خود گرفت. در پهلوی حملات ضد کمونیزم، انقلاب چین و شوروی و «جنایت سرخ» حملات علیه انگلس نیز آغاز شد. مک للند و کارل پوپر کتاب‏های ضد مارکسیستی‎ نوشتند.

انگلس متهم شد زمختی، پوزیتویسم و هگل‏گرایی از طریق او، وارد اندیشه‏های مارکس شده است. این تلاش‏ها بخشی از پروژه‏های ضد کمونیستی بورژوازی در سطح جامعه و دانشگاه‏ها بود. نه فقط این، هستند افراد و احزاب که تحت عنوان «کمونیسم‏علمی» به مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم خیانت می‏کنند و اصلا آن‏ها را حذف کرده‏اند. در تظاهرات‏های‏شان عکس مارکس، انگلس، لنین و مائو را به زمین انداخته‏اند، چهرهای خودساخته‏شان را علم نموده‏اند. در نوشته‏های‏‏شان مارکس، انگلس و سایران رهبران پرولتاریا از قلم افتاده اند و برای افراد مجهول‏الهویه گلو پاره می‎کنند. همانطورکه رفیق ضیا هشدار داده بود، این فقط حذف نام و تصاویر رهبران کمونیزم نیست، بلکه در حقیقت حذف محتوا و اصول کمونیسم است.

با تمام این اوضاع و احوال کمونیزم و آموزگاران‏شان، از آن جمله انگلس دوستداران و پیروان واقعی‏شان را نیز دارند. احزاب، سازمان‏ها و افراد که هنوز به مارکسیزم- لنینیزم- مائویزم پافشاری دارند از دوستداران و پیروان مارکس و انگلس هستند. در سطح جهان احزاب و افراد هستند که به دفاع از خدمات آموزگاران علم انقلاب به خصوص انگلس تلاش می‏کنند و برای زدودن اتهامات ناروای بورژوازی و بی‏اعتنایی‏های «کمونیستان نوین» نسبت به انگلس مبارزه می‏کنند. دشمنان داخلی و خارجی انگلس به یقین بدانند که انگلس « مشعل است که هنوز فروزان است». بی‏اعتنایی و زهرپراگنی علیه انگلس هیچ چیز از این رهبر پرافتخار پرولتاریا جهان، کم نخواهد. اما این چهره بدخواهان اوست که بی‏مایه‏گی‏اش اشکار می‏شود.

نوامبر 2020

1. . لنین، فریدریش انگلس « چه مشعل از خرد که خاموش شد.» [↑](#endnote-ref-2)
2. . دکتر مرتضی محیط، کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او، جلد 1. [↑](#endnote-ref-3)
3. . لنین، فریدریش انگلس « چه مشعل که از خرد خاموش شد.» [↑](#endnote-ref-4)
4. . دکتر مرتضی محیط، کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او، جلد 1 ص 212. [↑](#endnote-ref-5)
5. . همان منبع. [↑](#endnote-ref-6)
6. . دکتر مرتضی محیط، کارل مارکس: زندگی و دیدگاه او، جلد ص 12. [↑](#endnote-ref-7)
7. . همان منبع، ص 12. [↑](#endnote-ref-8)
8. . انگلس و مارکس: روایت یک دوستی، ژیلبر بادیا، ترجمه حمید سعیدیان، ص 11. [↑](#endnote-ref-9)
9. . همان منبع. [↑](#endnote-ref-10)
10. . جان بلامی فاستر، بازگشت انگلس، ترجمه مهرداد امامی آذر ماه 1395. [↑](#endnote-ref-11)